

## حکمت شرق، رواندرمانی غرب، فرادرمانی ایرانی

خسرو محمدی

درآمد

شکی نیست که انسان یک سازمان روانی بیشتر ندارد و یک مکتب واقع بینانه و همه جانبه می تواند تمام ابعاد طبیعی و مرضی مربوط به فعل و انفعالات روانی انسان را تبیین نماید.

سوال:

- ۱- آیا انسان و سایر موجودات زنده فقط مجموعه ای از مولکول ها هستند یا عوامل غیر شیمیایی نیز در آنها نقش دارد؟
- ۲- هر انسان دارای چند هویت و چند ساختار روانی است؟
- ۳- آیا در ساختار روانی انسان یک عامل نقش دارد یا دارای ابعاد مختلف می باشد؟
- ۴- چند مکتب روان شناسی برای توجیه تمام ابعاد مربوط به جنبه های طبیعی و مرضی انسان مورد نیاز می باشد؟
- ۵- آیا می توان یک مکتب به عنوان مکتب معیار و هماهنگ کننده استفاده کرد؟

کلید اصلی برای پاسخگویی به سوال ها و جنبه های فوق، دیدگاه (روان شناسی انسان آن چنان که هست و آن چنان که خداوند آفریده است) می باشد. این مقاله در نظر دارد در فرایندی مروری به اختصار به ضرورت وجود روان درمانی جایگزین (مکمل) در روان درمانی و درمان اختلالات روانی و معرفی فرادرمانی به عنوان درمان مکمل در اختلالات روانی بپردازد.

مقدمه

آنچه در درون انسان می گذشته است در هر تمدن مجموعه ای از تصورات، تخیلات، اعتقادات و عواطفی بوده است که او نسبت به خود، آینده و گذشته، آغاز و انتهای سرنوشت، ضعف و قدرت خویش... داشته است. در برخورداری با چنین محتوای درونی، انسان امروز با انسان هر یک از تمدن ها تفاوت چندانی ندارد. تنها کیفیت سازمان یابی، همخوانی و ساخت های درونی آنها است که متفاوت می شود. نظام های رواندرمانی اختلال در سازمان و ساخت های درونی را مبنای بیماری های روانی شناخته است. هر تمدن در تضادهای درونی و بیرونی بحران ها و ناراحتی هایی داشته است که در نفرین ها، دعاها، شکوه و زاری های خود از آنها یاد و به نحوی در جستجوی درمان و بازیافتن آرامش و سلامت خویش است.

و بالاخره در غرب و در قرن گذشته، هر چند گاه، شیوه ای و نظریه ای در رواندمانی پیدا شد. تاریخ روان شناسی گویای سوگیری های رادیکالی در بسیاری زمینه هاست (لی هی، ۱۹۸۷). هر نظریه ای در قیام در مقابل نظریات قبلی به سوی نوعی رادیکالیسم رانده می شود ولی پس از گذشت زمان پیروان آن نظریه به اصلاح و رفرم پرداخته و سوگیری های افراطی آن را کاهش می دهند که نظریات مربوط به رواندرمانی نیز مستثنی نمی باشد.

مساله

در حال حاضر ده ها مکتب روان شناسی داریم که نقطه نظرهای بعضی از آنها با یکدیگر متناقض هستند. روان شناسی در دهه های اخیر با حرکتی دیالکتیک روز به روز انعطاف ناپذیرتر، منظم تر، علمی تر و صحیح تر شده است و هر تجربه ای را که هنوز طبقه بندی نشده است با تحقیر مردود می شمارد. اما مفهوم قرن نوزدهم از علم دیگر مقبول عام نیست. اهداف و وسایل علم به طور وسیعی گسترش یافته و تعریف ((علمی)) هم اکنون بسیار آزادمنشانه تر شده است و با تمامی حوزه اندیشه بشری هماهنگ تر شده است.

و مشکل اصلی اینجاست که روان شناسی به معنی تمام مکاتب موجود فقط انسان را مورد مطالعه قرار می دهد و انسان را به عنوان موجودی در هستی و خلقت به معنای کلی آن نمی تواند مورد مطالعه قرار دهد. تا کنون روان شناسی مدرن توانسته انسان را حداکثر در متن جامعه و موقعیتی که در آن رشد کرده یا قرار دارد مطالعه کند و در دسترسی به فراتر از آن ناکام بوده و یا نخواسته بدان پردازد از مفاهیم و مسائل مهم و اصلی انسان همچون نجابت، شجاعت اخلاقی، عذاب های اخلاقی، درستی و نادرستی اعمال، بدی، خوشحالی، عشق، نفرت، مرگ و ... به نوعی غفلت ورزیده است.

انسان ها را بایستی ارزش های مستقلی در نظر گرفت، و نه قابل تقلیل به نظام های فیزیکی و شیمیایی و یا مشتی گرایش ها و واکنش های روانی عصر حاضر و گرایشات مردمان تمایلی به داشتن نوعی روان شناسی وسیعتر و جامع تر نیاز دارد. روان شناسی بایستی خالصانه بکوشد تا به درک ماهیت انسان در تمامی

جنبه های آن کمک کند. به نظر می رسد یک مکتب روان شناسی واقع بینانه فراگیر و همه جانبه بتواند کلیه ابعاد روانی انسان را در حالت سلامت و بیماری توجیه و تفسیر نماید.

نیاز به استراتژی فراکل نگری در درمان بیماری های روانی

اصولا انسان یک موجود چند بعدی است و فرایند رواندرمانی و یا هر نوع درمان دیگر، مستلزم شناخت و ارزیابی کامل انسان در متن هستی است که به تشخیصی دقیق و همه جانبه منجر می شود. از سوی دیگر برای کمک به مراجع در جهت رشد و درمان استفاده از تمام ظرفیت ها و امکانات انسان ضروری به نظر می رسد.

نتایج تحقیقات در مورد رابطه ایمان و آگاهی های معنوی و عرفانی با عملکرد سالم جسمی، روانی، عاطفی و اجتماعی، ارزیابی مجدد نقش دین، عرفان و مذهب در بهداشت روانی را ایجاب می کند.

در حالی که انسان به عنوان یک کل و در یک کل بنام جهان هستی باید مورد مطالعه قرار گیرد. هر فرد آدمی، درست مانند جامعه و اصولا جهان هستی، دارای وحدت و یکپارچگی و ارتباط درونی است. بنابراین بررسی انسان و روان او باید با نگرش کل گرایانه انجام شود. روش درمانی موثر نیز تنها با نگرش کل گرایانه انتخاب می شود. در این صورت برداشت تک ساختی از روان انسان کاری نادرست و بی فایده است.

از آنجا که اختلالات روانی مبین کل ارگانیزم است و همه فرد را دربر میگیرد و نه صرفا روان یا جسم را، روان درمانی نیز باید براساس نگرش کلی یا کل بینی انجام گیرد. اختلالاتی که در روانپزشکی و روان شناسی طبقه بندی شده اند تنها به یک عمل مربوط نیستند و در سبب شناسی آنها مطالعه یک مجموعه ضروری است و این مجموعه صرفا نمی تواند محدود به یک سرس عوامل محدود بیولوژیکی یا محیط مادی اطراف باشد بلکه باید به مجموعه ای فراتر نیز توجه داشت و نمی توان انسان را با دیدگاه ذره گرایی مورد مطالعه قرارداد. روح و روان انسان چیزی فراتر و عمیقتر از عصب است. ارگانیزم آدمی از کل عالم جدا نیست و نمی توان با واژه های نوروتیک و سایکوتیک آن را جدا از فرهنگ، جامعه، و حتی کل عالم مورد مطالعه قرار داد.

فرا درمانی به عنوان روان درمانی جایگزین

برهر آنچه که در جهان هستی به شکل ماده خلق شده است، از ذرات بنیادی فیزیک گرفته تا کهکشان ها ( شامل جامد، گیاه، حیوان و انسان) شعوری حاکم است و اشکال گوناگون ماده چیزی نیستند مگر نمود قابل مشاهده این شعور. اعتقاد به شعور یا چیزی مانند آن ریشه ای دیرینه دارد و اکثر فرهنگ ها به وجود آن اذعان داشته و دارند. در فرهنگ های مختلف نام های گوناگونی به این شعور داده شده است: نیروی حیات در ایران، پرانا در هند، چی در چین، مانا در جزایر پولنر، و ... با توجه به قدمت اعتقاد به شعور، همیشه این سوال مطرح بود که شعور به کدام قسمت از بدن تعلق دارد؟

اینکه جهان یک سیستم زنده و واحد است که شعور خاص خود را دارد و تمام اجزاء این جهان به نوبه خود سیستم های زنده خود گردانی هستند که در این میان انسان نیز تنها یکی از آن اجزاء است، می تواند حداقل از بعد فلسفه کل نگری افق جدیدی را فراروی علم قرار دهد. این تئوری نشان می دهد که انسان برای اینکه بتواند سالم و شاد زندگی کند باید به سلامتی شعور کل و از جمله طبیعت اولویت قائل شود و نیز باید بداند که این سلامتی وقتی میسر خواهد بود که با دیگر انسان ها و طبیعت و همچنین با کل هستی و خالق هستی سازگار باشد. باید معتقد باشد که حرص، غرور، خودخواهی، زیاده طلبی، قدرت طلبی و برتری جویی برخلاف جهت رودخانه زندگی و هستی شنا کردن است که هر کس چنان کند مجبور خواهد شد تاوان گزافی پردازد. تاوانی به بزرگی از دست دادن قدرت خلاقیت و آرامش درون.

در این شیوه نگرش، برای درمان انسان، به همه اجزاء وجودی او توجه شده و کل وجود او به طور همزمان در ارتباط با شبکه شعور کیهانی قرار گرفته تا با صلاحدید و هوشمندی آن، نسبت به رفع اختلال در اجزاء مختلف، صورت گرفته و بیمار مراحل درمان را طی نماید.

دلایل و ضرورت استفاده از استراتژی های فرا درمانی در درمان بیماری های روانی

۱- دید الهی به ماهیت انسان مضامین عمیقی برای شخصیت، درمان و تغییر دارد.

۲- تجربی بودن و استفاده از تحقیقات دقیق با استفاده از مفهوم وحدت در روش شناختی و استفاده از رویکردهای کیفی و پدیدارشناختی

۳- انتخابی و تلفیقی و تلاش برای یکپارچه سازی رویکرد فرا درمانی با سایر رویکردها به صورت مکمل

۴- کمک به رواندرمانگر تا هم در دنیای گسترده و هم در یک بافت خاص عمل کند.

نقش درمانگر (فرا درمانگر):

۱- پذیرفتن یک روش جهانی که برای مراجعان با زمینه های فرهنگی و مذهبی گوناگون مناسب است

- ۲- پذیرفتن یک روش درمانی فراکل نگری
  - ۳- ایجاد یک اتحاد درمانی باز و امن و توجه به آگاهی مراجعین
  - ۴- خدمت به خلق و آشنایی با عبادت عملی
- نقش مراجع در فرادرمانی:

- ۱- شناسایی و آشنایی عملی با هوشمندی و شعور الهی
- ۲- شناختن گنج درون و رسیدن به دانش کمال
- ۳- رهایی از گرفتاری در خویشتن
- ۴- بررسی اینکه آگاهی نسبت به کل هستی و شاهد بودن و ناظر بودن نسبت به خود و هستی چگونه بر رفتار، احساسات و روابط او با خود، دیگران و هستی تاثیر می گذارد.

- ۵- جستجو و کشف و استفاده از منابع حیات کیهانی در زندگی در جهت تغییر والتیام
- ۶- جستجوی راهنمایی و روشن بینی الهی در مورد مواجهه بهتر با هستی، التیام و تغییر ماهیت درمان

- ۱- احترام، صداقت
- ۲- خیرخواهی، عشق و طلب خیر
- ۳- تایید هویت معنوی، الهی و هستی شناسانه
- ۴- همراهی و خدمت در راستای کسب کمال
- ۵- صلح با خود، صلح با دیگران، صلح با هستی، صلح با خدا
- ۶- رشد، هدایت و کمال

در این دیدگاه اگر بخواهیم سلامتی یا بیماری انسان را تعریف کنیم باید این کار را برحسب هنجار بودن سه بخش انجام دهیم. در این راستا، تاکید ابتدا بر بروی ناهنجاری های ذهن، دوم روان و سوم جسم خواهد بود. به این ترتیب انسان سالم کسی است که ناهنجاری شعور نداشته باشد و این بدان معنی است که ذهن، روان و جسم وی هنجار باشند.

کاربرد های این تئوری در روانپزشکی و روان شناسی دست آوردهای جدید زیادی ارائه می کند که عبارتند از:

- دیدگاهی جدید در روان شناسی و روانپزشکی
- تفکری نوین در فرانگری بالینی در درمان اختلالات روانی
- تئوری جدید در زمینه هوش، ذهن و روان
- تعریفی نو از (استعداد ابتلاء) به بیماری
- تعریف تازه ای از (قدرت بیماری زایی) یک ویروس غیر ارگانیک
- تعریف جدید از (سلامتی) و (بیماری)
- تعریفی نوین و بدون عارضه برای مداوای اختلالات روانی و معرفی یک رواندرمانی جدید
- روشی جدید برای واکنش سبب بدون عارضه جانبی در برابر اختلالات روانی
- تعریفی مستدل از ذهن، روان و بهداشت روان
- یافتن تنه مشترک شاخه های معنویت، عرفان، فلسفه، بیولوژی پزشکی و روان شناسی در درمان اختلالات روانی

نتیجه

آنچه که فرادرمانی می خواهد و وظیفه خود می داند که به آن برسد، نه BEING-WELL بلکه خوب دیدن و خوب شنیدن در برابر خوب زیستن است. خوب دیدن هیچیک از مشخصات خوب زیستن مانند صورت گرایی، هم رنگی و مصرف را ندارد. خوب دیدن یعنی رابطه بین انسان و وجود، رابطه بین کلمات و آنچه هستیم، در خوب دیدن هدف این است که شخص به نوعی رای نهایی در مورد وجود خودش دست یابد، به نوعی قضاوت آخر. خوب

دیدن یعنی تغییر در دیدگاه ها که این، تغییر در جایگاه شخص در جهان را به دنبال دارد، اشتیاق را به دنبال دارد، اشتیاقی که انسان در این مکتب به دنبال تسکین دادن آن نیست، بلکه به دنبال هرچه برافروخته تر کردن آن است. این انسان می داند که اشتیاق تسکین نمی خواهد، فقط عمل می خواهد. تکلیف فرادرمانی یعنی دست یافتن به اشتیاق. سوژه انسانی پرداخته شده در فرادرمانی یک سوژه دست آموز و یک سوژه جهانی نیست، او سوژه ای است که فکرش را تغییر داده، که قضاوت درونی اش را تغییر داده، او سوژه ای است که ارزش هایش تغییر کرده و کسی است که (می داند کیست) و ارزش (می داند کیست) را می داند و مسئولیت (خودبودن) را در برابر هستی و آفرینش و آفریننده بزرگ به گردن گرفته است.

در روند فرادرمانی فقط شاهد بودن و سپردن و طلب خیر خواستن و به نوعی اتصال جمعی به شعور الهی مطرح است، فقط همین و بس. با این همه در اثر همین نکته جسم و روح بیمار تسکین می یابد و سمپتوم ها تخفیف پیدا می کنند.

اگر سمپتوم در اثر فرادرمانی تخفیف می یابد که می یابد باید اینطور نتیجه گرفت که سمپتوم باید در ذرات خود با شعور و شعور هستی ارتباطی داشته باشد. وقت آن رسیده است که محققین و پژوهشگران بی غرض عمیقا به تئوری و نظریات این نوع روش درمانی در اختلالات روانی پرداخته و در عمل به بررسی و احیانا اثبات آن به عنوان طب مکمل و جانشین در درمان خیل عظیمی از بیماری های روانی پردازند که تاکنون علیرغم وجود مکاتب مختلف روان شناسی و روان درمانی هیچ نوع درمان قطعی و کاملی در مورد آنها وجود ندارد.

#### منابع

- ناصری، مسعود. کوانتوم، عرفان و درمان، نشر مثلث، ۱۳۸۶
- کدیور، میتر. مکتب لکان، روانکاوی در قرن بیست و یکم، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۸
- مکتب های روان شناسی و نقد آن (جلد اول و دوم)، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، انتشارات سمت، ۱۳۷۲
- میزیاک، هنریک، سکستون، ویرجینیا استاوت، ترجمه احمد رضوانی، تاریخچه و مکاتب روان شناسی، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱
- خدیوی زند، محمد مهدی، سرگذشت روان درمانی، ۱۳۷۹، فصلنامه تازه های روان درمانی، سال چهارم، شماره ۱۵ و ۱۶
- تاریخ تمدن ویل دورانت، ترجمه مهرداد مهرین، انتشارات اقبال، ۱۳۴۲
- یونگ، گوستاو، ترجمه ابوطالب صارمی، انسان و سمبول هایش، چاپ سپهر، ۱۳۵۹
- رضی، هاشم، ادیان بزرگ جهان، انتشارات آسیا، ۱۳۴۴
- هانه مان، ساموئل، ترجمه احمد ارژمند، ارغنون پزشکی، انتشارات سروش، ۱۳۷۸
- طاهری، محمد علی، عرفان کیهانی، انتشارات اندیشه ماندگار، ۱۳۸۴
- طاهری، محمد علی، انسان از منظری دیگر، نشر ندا، ۱۳۸۶
- مجله طب کل نگر، ویژه نامه فرادرمانی، سال ششم، شماره ۲۲، ۱۳۸۸